

پيامد و هرون الرشيد اورا با اعزاز و اکرام در پيش خود بنشاند
 و مسکه يعرض و بي رسانيد اول سوال کرد که تو در همه عمر بزرگوار
 قار شده و از بزرگوار خداي تعالی ترک آن کرده گفت بلي گفت بگو
 و آنکه که ضيق کرده ام پس هرون الرشيد گفت و آنکه که چند
 نوبه حين کرده ام فرمود که من حکم ميکنم که تو بهشتي اي
 و انا اهل جنتي پس علماء او را بر آوردند که بجه دليل گفت بديله
 کلام خداي تعالی **و ان آية برخواند** که و نهی النفس عن الهی
 فان الجنة هي الماوی **ه** پس همه ملزم شدند بعد از هرون
 الرشيد همه وقت او را تربيت و تقويت ميگردد پس الله سبحانه
 و تعالی او را فهمي و درکي داده بود که هر چه کسی بسا لها حاصل نتوانسته
 کرد او با نذل نوري در پيش آن بگفتي پس جمع احمقان بروي حسد
 بدند و همیشه جيني بوده که بي همتان همنفد انرا نميخوانند
 دید پس پسر خليفه گفتند که امام شافعي حافظ نيست خليفه
 تعجب کرد گفت چون معلوم ميوان کرد گفتند که ماه رمضان
 نزدیکت پس او را امام سازند که معلوم شود که فاعله اشان

آن بود

آن بود که هر شب يك جزو از قرآن در نماز تراويح ميخوانند بگويوز
 پيش از ماه رمضان خليفه شافعي را گفت ميخواهم که در نماز شما
 امامت ما كنيد پس امام شافعي در آن شب يك جزو قرآن حفظ
 کرد و شب در نماز بخواند و روز ديگر جزوي ياد گرفت چون شب
 عيلا سيد همه قرآن حفظ کرده بود پس بسبب حسودان
 امام ابن جنين عطايي ديگر بيافت که منصب امامت خليفه بود
 بعد از اجانه طلبيد و متوجه حرم كعبه معظمه شد و چون
 حج بگذارد ديگر عزم زياده ميبنده کرد و تا حديث بر امام مالك
 بخواند پس شريفه كه نامه نوشت پادشاه مدينه و بسبي ان
 كمالات شافعي نوشت که جواني حين مستعد عزيمة انجام داد
 و او را به پيش امام بزرگ تربيت كن انجام چه طريقي شفقت است
 بقديم رساند چون مدينه رسيد و چون از زياده آنحضرة فارغ
 شد پيش پادشاه رفت و نام بر سايد و اعزاز و احترام وي
 بجاي آورد پس روز ديگر پيش امام مالك رفت پس امام مالك
 بجه تعظيم حديث بو تخي نشسته بود پس نامه شد بجه بوي